

## یک جمع بندی فشرده از چالش های کارگری و راه های برون رفت از آن

تقی روزبه

دوازدهم اردیبهشت هشتاد و هفت

### در ضرورت گذراز نبردهای موضعی به نبردهای سراسری

در ارزیابی از وضعیت و کم و کیف یک جنبش، شاخص های متعددی وجود دارند که با استناد به آنها می توان مختصات کلی آن را کمابیش به تصویر کشید. در مورد جنبش طبقه کارگر ایران می توان شاخص های زیر را در نظر گرفت :

### گسترش دامنه تقابل رژیم و طبقه کارگر

آیا نشانه هایی از ورود به مرحله ای تازه در منحنی اعتراضات کارگران مشاهده می شود؟

اکنون بنظر میرسد که گسترش ابعاد تقابل و تصادم کارگران و رژیم، هم به مثابه یک حکومت سرکوبگر، هم به مثابه یک کارفرمای غول پیکرو مستقیم بسیاری از موسسات بزرگ، و هم مدافع سرمایه داران و کارفرمایان خصوصی و منفرد- دیگر قابل پرده پوشی نباشد. چرا که در موارد گوناگونی در طی سال های اخیر و بویژه در سال گذشته شاهد بوده ایم که تهاجم رژیم به فعالین کارگری و درگیر شدن با توده های کارگر- و از جمله پرونده سازی و دستگیری های انبوه و زندان کردن های ولو کوتاه مدت - ابعاد تازه ای یافته است. دستگیری های متعدد و مکرر فعالین کارگری و سرشناس، مانند اسانلو و صالحی ... و دستگیری و بازجویی و پرونده سازی برای هزاران کارگر در طی سالهای اخیر، از جمله نزدیک به ۲۰۰ نفر از کارگران کارخانه البرز در همین روزهای اخیر، و یا چنانکه بخاطر داریم ۱۲۰۰ نفر از کارگران شرکت واحد در گذشته و یا شماری از هفت تپه ... از سنج از ... و یا اخراج و تعلیق دهها معلم شغل و پرونده سازی و زندانی کردن صدها تن از آنها و ... از نمونه های تیبیک یورش رژیم هستند. چنین تهاجمی نه فقط در مجموع بر قدر مطلق تعداد زندانیان موسوم به سیاسی بسی افزود، بلکه ترکیب اجتماعی آن را نیز دگرگون ساخت و بافت توده ای و کارگری آن را برجسته کرد. در هر حال وجود چنین پدیده ای برشی است از آن چه در جامعه می گذرد و معرف ورود کارگران و بطور کلی مزدو حقوق بگیران بیشتری به متن مبارزه برای دفاع از مطالبات خود (چنین پدیده ای بخودی خود هم ماهیت سیاسی اعتراضات و لوبظا هر صنفی در یک نظام استبدادی را بیان می کند و هم این که ماهیت اعتراضات کارگری چه تدافعی باشد یا تهاجمی و این که ظرفیت تحمل رژیم پائین آمده باشد یا کاسه صبر کارگران لبریز شده باشد، توفیری در اصل مساله یعنی افزایش محسوس تقابل رژیم و کارگران نمی دهد). ضمن آنکه می دانیم اصل روبرو شدن و مقابله طبقاتی تجربه مهمی است که به مثابه مکتب مبارزه همواره حامل درسهای گران بها و ارزنده ای برای جلوتر رفتن است. این مبارزات البته در سکوت و در خاموشی صورت نگرفته است. بخصوص با اتخاذ تاکتیک های معطوف به اشغال جاده و یا خیابان و رسانه ها، اعتراضات کارگران بعضا پژواک گسترده، حتا در سطح جهانی داشته است و همین بازتاب موجی از همبستگی و حمایت را در سطوح گوناگون داخلی و بین المللی برانگیخته است که این حرکات را از حالت منفرد و منزوی بیرون آورده است. در هر حال مجموعه چنین اعتراضاتی که تنها نمایش دهنده بخشی از پتانسیل جنبش طبقه کارگری است، تا همین جا حضور سنگین جنبش کارگری را به مثابه یک جنبش فعال و

حی و حاضر در صحنه مبارزاتی به نمایش گذاشته است که دیگر کسی نمی تواند آن را نادیده بگیرد. وقتی سازمان ملل تصمیم می گیرد که شکایت سازمان های کارگری جهان از سرکوب کارگران و جنبش های مدنی در ایران را در دستور کار خود قرار بدهد، صرف نظر از نیات و مقاصد قدرت های جهانی، نشان دهنده آن است که دیگر نمی توان آن ها را نادیده گرفت. البته این جنبش هنوز به میزان لازم توده ای نشده و بخش ها و گردان های گوناگون آن با یکدیگر هم آهنگ و همراه نشده است. هنوز گسست های مهم و بزرگی وجود دارند که باید برطرف شوند. با این وجود در مقایسه با گذشته، ورود تعداد هر چه بیشتری از احاد طبقه به صحنه مبارزه و جرگه فعالین کارگری، این تغییر و دگرگونی را بخوبی نشان می دهد. اگر تا دیروز مشغله رژیم عمدتاً روشن فکران و دانشجویان و زنان .... و بازجویی و متهم کردن آن ها به هم صدائی با قدرت های بیگانه بود و تلاش می کرد که زندانیان را به مثابه گروگان ها و غنائم بدست آمده از جنبش، از طریق شوهای تلویزیونی بدنام کند، اکنون دارد همین آزمون را در مورد کارگران و فعالین آن ها بکار می گیرد. نگرانی گسترده رژیم در آستانه برگزاری ماه مه امسال و اقدامات گسترده پلیسی و بازدارنده نظیر تهدید فعالین و قرق کردن پیشاپیش اماکن تجمع آن ها و... همه و همه نشان دهنده آنست که برآستی مقابله با مبارزه طبقه کارگر به یکی از دل مشغولی های فزاینده اصلی رژیم تبدیل شده است. این که رژیم مجبور می شود، برای این روز حالت فوق العاده بخود بگیرد تا اجازه تکرار نمایشات اعتراضی سال گذشته را ندهد، و این که مقابله با کارگران به دغدغه عمده رژیم و سازمان اطلاعات امنیت رژیم تبدیل شده است، همه و همه نشان دهنده همان واقعیت مطرح شده در محور نخستین شاخص است: پس افزایش قدر مطلق کمیت معترضین و حضور هر چه بیشتری از کارگران در میدان اعتراضات و نیز پیوستگی و تداوم مبارزه، مثلاً اعتصابات متوالی در مؤسسه بزرگی هم چون نیشکر هفت تپه (در مقایسه با وفقه هائی که معمولاً در گذشته در میان مبارزات بوجود می آمد)، آنها هم در شرایط تشدید جوسرکوب و تهدید، حاکی از پیدایش روحیه جدید مبارزاتی است.

چنین تغییری نشان دهنده خروج تدریجی از لاک دفاعی صرف و ورود به مرحله انتقالی است که خود می تواند مقدمه ورود به مرحله بعدی باشد. در مرحله گذار گرچه هنوز نشانه ها و بقایای دوره دفاعی وجود دارند، اما در کنار و به موازات آن شاهد جوانه زدن مرحله بعدی نیز هستیم. شکل گیری چنین تمایز دوگانه ای در مبارزات کارگران، آن بستر عینی است که در روند تکوین خود می تواند این جنبش را وارد فاز شکوفای بعدی خود بکند. اگر این واقعیت را در کنار تحول بخش های دیگری از جنبش مزد و حقوق بگیران هم چون معلمان و یا سایر جنبش های اجتماعی مانند زنان و دانشجویان و... قرار دهیم وجود این مرحله انتقالی با وضوح بیشتری نمایان می گردد.

شاخص دوم را در عنصر کیفیت یعنی در افزایش نسبی میزان همبستگی و حمایت، سیاسی، و بعضاً مالی و عملی کارگران از یکدیگر و نیز از سوی سایر جنبش ها مشاهده کرد. صدور اطلاعیه های گوناگون حمایتی، دادن برخی شعارهای معطوف به همبستگی در متن اعتراضات این جنبش ها، و نیز رشد پاره ای هماهنگی های عملی در طی سال گذشته نشان دهنده جوانه زدن نهال همبستگی است. وجود چنین پدیده ای بویژه در مورد کارگران شرک واحد و هفت تپه و در میان بخشی از کارگران خودروسازی و تشکل بیکاران و... و در مورد حمایت از فعالین کارگری زندانی شده هم چون محمود صالحی و منصور اساتلو و... بخوبی مشهود بود.

اشاعه ضرورت تشکل یابی مستقل کارگران و رشد تلاش های معطوف به آن، در میان احاد طبقه، گرایش روبه رشدی

برای پیوند و تقویت همبستگی با جنبشها و تشکل های کارگری در سطح جهان، و به موازات آن انزوای هر چه بیشتر تشکل های وابسته به رژیم، گوشه دیگری از همین رشد مربوط به کیفیت یعنی فاکتور همبستگی و سازمان یابی را نشان میدهد. ضمن آنکه پیدایش کمیته ها و جمعاعات گوناگون فعالین کارگری در طی سالهای اخیر نیز به نوبه خود گوشه ای از همین پوست اندازی طبقه ازبی شکلی و پراکندگی بسوی سازمان یابی و اتحاد صفوف طبقاتی را به نمایش می گذارد.

**وبالآخره باید به شاخص سوم یعنی به تغییرات در حال وقوع معطوف به مضمون و مطالبات اشاره کنیم:**

برخلاف شکل مبارزه که در موارد متعددی حامل اشکال تعرضی هم چون بستن جاده و گروگان گیری و آتش زدن لاستیک... بوده است، اما در حوزه مطالباتی معمولاً شاهد مطالبات دفاعی که بیان گرد دفاع مطلق در برابر تعرض مطلق رژیم نسبت به تعویق دستمزدها و اخراج ها، تهدید به تعطیل کارخانه ها... و شرایطی که منجر به باز تولید روحیه مبارزه انفرادی که همواره بخشی از تاکتیک تفرقه افکنی بورژوازی و رژیم را تشکیل می داده است، بودیم. بی شک چنین پدیده ای خصلت نمای یک دوره مبارزه را تشکیل می داد و البته هنوز هم بدرجاتی تشکیل می دهد. با این وجود نشانه هائی از ظاهر شدن پیوند بین مطالبات محلی و مطالبات کلان دیده می شود. چنین روند در حال نضج حاصل الف- یک دور تجربه نافرجام و بی حاصل مبارزات پراکنده و منفرد در بخش های گوناگون کارگری بود. ب- ابعاد بحران اقتصادی، چنان است که هیچ دستاورد کوچکی، اگر هم بدست آمدنی باشد، پایدار نمانده و بسرعت دود شده و به هوامی رود. بطوری که پاسخ گوی هیچ درد و مشکلی نبوده و نیست. حتا در حد یک مسکن (مانند افزایش صوری ۲۰ درصد حقوق های حداقل در برابر تورم گسترده بالای آن). ج- رژیم بیش از پیش شمشیر داموکلس اخراج و بستن کارخانه را- در کنار سرکوب مستقیم- بر بالای سر کارگران نگهداشته است تا کارگر به تب و بدتر از تب، راضی بماند. چنین وضعیتی در کنار افت شتابان سطح زندگی و مدّ شتابان فقر، مدّ غرق کننده، جزگزینش یکی از دوراهی- یا سقوط به غرقاب نابودی و یا حرکت به جلو برای آزاد کردن نیروی مشترک حول مطالبات مشترک را در برابر خود نمی یابد. معنای چنین دوراهی در یک کلام یعنی یا گذر به نبردهای کلان و سراسری و یا بزیر آب رفتن و تباه شدن است. البته چنین دوراهی هنوز به یکسان و بصورت همه گیر، فهم نشده و اینجا و آنجا با امید به نجات از طریق مبارزه منفرد و نبرد موضعی و نیز تفرقه افکنی های رژیم و کارفرمایان و یا هنوز جان سختی فرقه گرائی به حیات خویش ادامه می دهد. با این وجود ناکامی این تجربه ها و تشدید و خامت عمومی، با دوقطبی کردن اوضاع بسرعت این گزینش را- آنهم با شتاب- در برابر همه قرار می دهد. هم اکنون نیز ما بدرجاتی شاهد ترکیب و گره خوردگی مطالبات و خواست های موضعی با خواستهای کلان هم چون به چالش کشیدن سیاست های کلان اقتصادی از جمله خصوصی سازی و یا سیاست های وارداتی و فساد و مافیای در سطح کلان، و مخاطب قرار دادن و محکوم ساختن دولت و وزراء و... هستیم. کارگران در هر گامی برای احقاق خود، نه فقط کارفرمای مشخص و منفرد، بلکه کل هیولای رژیم را در برابر خود می بینند. و همین مساله پیوند با مطالبات حتا اخص را با مطالبات کلان، با استبداد، و با سیاست های اقتصادی کلان و نئولیبرالیستی روبرو ساخته است. این که در شرایط سرکوب شدید، معمولاً خواست های کلان و سیاسی پشت مطالبات صنفی سنگرمی گیرند، مطالباتی که به محض مستعد شدن فضا بلافاصله جهش و اربه طرح مستقیم مبارزت کلان گذرمی کنند، نباید فعالین را در ارزیابی ماهیت مطالبات و نادیده گرفتن پیوند لاینفک مطالبات جاری و صنفی با مطالبات کلان دچار اشتباه محاسبه کند. این نیز کاملاً قابل فهم است که کارگران در محیط های مشخص کاری بدلیل اجتناب از آسیب پذیری در شرایطی که

هنوز توان نیرو به سود آنان بهم نخورده است، به سنگربندی در پشت مطالبات صنفی می پردازند. اما همین کارگران به عنوان شهروندان در کارزار تحریم گسترده رژیم شرکت می کنند و هر جا که فرصت ابراز وجود داشته باشند رژیم را تنها می گذارند. با این همه نگاهی به بیانیه ها و شعارهای کارگران و معلمان و دانشجویان و... همه همه بدرجات روز افزونی ترکیب مطالبات موردی و کلان را به نمایش می گذارند.

\*\*\*

البته ادعای ورود گام بگام جنبش به مرحله ترکیب نبردهای موضعی و کلان به پیشگویی و آرزو شباهت پیدامی کرد، اگر که هر آینه بستر عینی و پیش شرط های آن فراهم نشده بود. یعنی بدون شنیده شدن کوس رسوائی شکست رژیم در دو عرصه "دموکراسی و اصلاحات سیاسی، و نان و عدالت". چنین فراشدی به معنای درهم شکستن دوسد بزرگ و بهم پیوستن تدریجی دو طغیان بزرگ (می توانید نام آن را سیلاب بگذارید)، دوشط خروشان و فراهم آمدن بستر مشترک و بزرگی است که رژیم همواره در جدائی اشان و در تقابل هم قرار دادنشان-نان در برابر آزادی- حول آنها به مانور و توهم پراکنی پرداخته و تلاش می کرده است که بدین وسیله آرایش صفوف جنبش مقاومت را بهم بریزد.

اکنون باشکست کامل در هر دو عرصه وعده "آزادی و مردم سالاری" و آوردن پول نفت به سر سفره ها، رژیم مانده است با تنها اهرمش که همانا سرکوب و سرکوب بیشتر است. همه تلاش او بر آن است تا با ایجاد ترس و استفاده از اهرم زندان و گروگان گیری مالی (وثیقه) و پرونده سازی و برافراشتن شمشیر دستگیری بر سر هر فعال و معترض، و با برخ کشیدن لحظه به لحظه مأمورین اطلاعاتی برای تک تک کارگران، نفس ها را در سینه حبس کند. با این همه در این تنها عرصه هم دست رژیم بی حد و مرز باز نیست. کاربرد سرکوب هم قانون بندی خود را دارد و هم چون داروئی است که اگر از حد معین و مجاز بیشتر تجویز شود، می تواند به ضد خود تبدیل شود. مترسک تامادامی مؤثر است که کسی پی به مترسک بودنش نبرده باشد. یعنی همان سخن معروف که بر "سرنیزه" می توان تکیه کرد اما بر سرنیزه نمی توان نشست!

وقتی از چنین روندی انتقالی و شرایط مساعد برای فرارفتن از نبردهای موضعی به نبردهای سراسری سخن می گوئیم، بی شک کوشندگان و فعالین کارگری آگاه با در نظر گرفتن بستر مساعد و عینی چنین روندی و با عنایت به قواعد بالندگی آن، می توانند بعنوان یکی از عوامل میانجی جنبش، نقش مهم و درخوری را در بالغ کردن این شرایط، از جمله فراگیر کردن یک خواست بالقوه فراگیر و داغ و بسیج کننده (مثلا خواست حداقل حقوق ۶۰۰ هزار تومان و یا دستمزد معادل تورم و...)، پراکندن ایده اعتصاب (اعتراض) سراسری حول آن، جلب حمایت قبلی کارگران مؤسسات مهم و نقش آفرین و... به عمل آورد. بی تردید، چنین کاری در شرایط سرکوب امر سهل و آسانی نیست و خود فعالین حاضر در صحنه بهتر از هر کسی می توانند میزان عملی بودن یا نبودن آن را تعیین کنند. اما همانطور که گفته شد، این شتاب و خامت اوضاع و گرانی و تشدید بی اندازه شکاف های طبقاتی و اجتماعی است که اندازه و شتاب گام های ما را تعیین می کند و در چنین شرایطی بسنده کردن به اقدامات "میکرو" و مربوط به شرایط عادی، به شیوه آسیاب به نوبت، کار ساز نیست. بر عکس پیشبرد مطالباتی هم چون تشکل های مستقل و ظهور همبستگی سراسری و مقابله با تورم، مقابله با اعلام ورشکستگی، مقابله با میزان خط فقر اعلام شده و حتا انکار ضرورت چنین خطی، مقابله با سیاست های خانه خراب کن رژیم و تأمین مواد اولیه برای کارخانجات در حال تعطیل و بحرانی، مقابله با خصوصی سازی، مقابله با تعویق پرداخت دستمزدها و ده ها مطالبه کمابیش فراگیر و کلان هم اکنون موجود (با شعار خواست

مشترک، اقدام مشترک)، در متن چنین گام هائی است که جنبش می تواند یک شبه ره صدساله برود. البته عطف به نبردهای بزرگ، هرگز به معنی تازاندن به جلو بدون در نظر گرفتن زمینه مساعد عینی، غفلت از پوشش های لازم و به آب و آتش زدن فعالین و پیشروان کارگری... نیست. برعکس در گام نخست هدف توده ای کردن مقاومت است و ایجاد فضای تزلزل و رعب متقابل برای دشمن و سست کردن اهرم سرکوب، تاراه پیشروی های بعدی گشوده شود.

باین ترتیب سه شاخص اصلی، یعنی افزایش قدرمطلق تعداد کارگران شرکت کننده در اعتراضات که گویای رشد نسبی روحیه مبارزاتی و هزینه پذیری است، رشد نسبی همبستگی و تشکل یابی، و بالأخره بدرجاتی پیوند مطالبات و مبارزات موضعی با مبارزات و مطالبات کلان و مشترک، در مجموع خود نشاندهنده واقعیت دوره انتقالی کارگران از حالت دفاعی صرف به حالت تعرضی و آمیزه ای از هر دو است. با این همه راه هموار نبوده و آکنده از چالش های نفس گیر و خوان های گوناگون است. بیش از همه از دو چالش مهم می توان نام برد: نخست، اهرم سرکوب (چه بصورت قهر و سرکوب مستقیم و چه بصورت قهر و سرکوب غیر مستقیم نظیر اخراج ها و تعطیلی مؤسسات). چالش فوق مستقیماً از سوی رژیم منشأ می گیرد. چالش دوم را می توان بحران بلوغ نامید و متعلق به تنش های درونی جنبش است. در مورد بحران اخیر، می توان از جمله به چند مورد زیر اشاره کرد:

- نوع و ماهیت تشکل های توده ای طبقه کارگر و چالش هائی که حول آن شکل گرفته است

- چگونگی پیوند "فعالین کارگری" با مبارزات توده ای و بدنه کارگری

رابطه حزب و تشکل های توده ای

ماهیت مطالبات کارگری و چگونگی پیوند مطالبات صنفی و سیاسی در شرایط استبدادی و هم چنین پیوند فعالیت علنی و مخفی و....

\*\*\*\*\*

## چگونه می توان بر بحران بلوغ فائق آمد و دوره گذار را با موفقیت طی کرد؟

۱- قبل از هر چیز باید از دو قطبی کردن و تقابل قراردادن مصنوعی مبارزه برای مسائل جاری و فوری و مبارزه علیه نظام سرمایه داری و علیه نظام کارمزدی اجتناب کرد. بی تردید در نظام سرمایه داری هم مبارزه برای دستمزد و بهبود شرایط زندگی اهمیت داشته و هم مبارزه علیه نظام مزدی و بقول انگلس علیه نکبت اصلی. مهم آنست که علیرغم تمایز نسبی بین آنها، دیوار چینی بینشان وجود ندارد.

۲- تأکید بر مبارزات جای به مثابه نقطه عزیمت. مبارزه طبقاتی بصورت یک فرایند است و از مطالبات بی واسط و هم اکنون شروع شده و تعمیق پیدامی کند. مهم است بدانیم که این مبارزه علیه نظام سرمایه داری در بستر مبارزه جاری و نیازهای بیواسطه شروع می شود و متناسب با تجربه و آزمون توده ها و وبه موازات توانائی آنها به سطح سازمان یابی به مثابه یک طبقه ارتقاء پیدامی کند. بنابراین کانونی کردن مطالبات جاری و فراروی از آن به مثابه دوروی یک فرایند محسوب می شوند. و کارگران در آزمون تغییر شرایط زیستی و مبارزه برای تأمین نیازهای فوری و اولیه خود، خویشتن را نیز می آفرینند و راه عبور از تاروپود های بهم تنیده شده نظام طبقاتی را می گشایند. وقتی از اعتصاب و مبارزات دسته جمعی حول خواسته های فوری به مثابه مکتب مبارزه طبقاتی نام برده می شود، دقیقاً ناظر بر فراروی از وضعیت جاری و ظرفیت خود دگرگون سازی کارگران در میدان مبارزه است.

در یک کلام، همانطور که مطالبات معطوف به نفی سیستم را باید به مثابه نتیجه مبارزه دانست و از پیش شرط قراردادن

آن به مثابه نقطه شروع حرکت اجتناب ورزید، بهمان اندازه باید از جداکردن مصنوعی عرصه مبارزه برای دستمزد (بهبود در شرایط بردگی) از مبارزه علیه کلیت سیستم و لاجرم از جداکردن مبارزه اقتصادی و سیاسی و نظری از یکدیگر اجتناب ورزید. مبارزه ای که علیرغم تمایزشان سه وجه گوناگون یک واقعیت-مبارزه طبقاتی- را تشکیل می دهند و به مثابه سه وجه مکمل و هم طراز مبارزه طبقاتی در بستر مبارزات هم اکنون موجود جاری اند. اگر اولی موجب رویکرد سکتاریستی (و فرقه ای) به جنبش می شود، دومی راه رفرمیسم و ادغام در نظام سرمایه را هموار می کند.

۳- تأکید بر خصلت و الزامات حرکت جنبشی، سازماندهی افقی، و احتراز از افتادن به دامچاله مباحثات اساسنامه ای (صرف نظر از آن چه که برای پوشش دادن به فعالیت علنی لازم است) و ایدئولوژیک و "برنامه های حزبی" و ایجاد تشکل های دستوری و از بالا برای جنبش توده ای. نباید فراموش کرد که مساله اصلی، نه اسم و عنوان تشکل و لاجرم ایجاد قطب بندی های کاذب حول عناوین واسامی، بلکه تأکید بر محتوای تشکل ها به مثابه ظرفی برای جاری شدن مبارزه طبقاتی هم اکنون موجود است که مستلزم نقش آفرینی بدنه و دمکراسی فعال و ازپائین، بهمراه مقابله با بوروکراسی و ساختار سلسله مراتبی است.

۴- تأکید بر پیوند هر چه بیشتر بین فعالین و بدنه جنبش. هدف، آنگونه که در مانیفست در بخش مربوط به نسبت کمونیست ها با پرولترها آمده، تبدیل شدن فعالین آگاه و پیشرو کارگری به بخش ارگانیک و اندام و ار طبقه است: "آنان منافعی جدا از منافع کل پرولتاریا ندارند. آنها هیچ حزب خاصی در برابر دیگر احزاب کارگری نیستند. آنها همواره منافع مجموعه جنبش و منافع پرولترهای همه ملت ها را برجسته کرده و نمایندگی می کنند." هدف فوری کمونیست ها، هدفی بی بروبرگرد، و در هر شرایطی مبارزه برای سازمان یابی پرولتاریا به یک طبقه است. بی شک چنین کارکردی مطلقا در برابر کارکرد فرقه هائی قرار دارد که عملکرد تئیک اشان تفرقه افکنی در برابر تبدیل شدن پرولتاریا به یک طبقه برای خود، از طریق "قراردادن کشف و شهود خودشان به جای عملکرد اجتماعی و قراردادن یک سازمان اجتماعی من درآوردی بجای تشکل تدریجی پرولتاریاست". خود بورژوازی و رژیم به حدکافی برای تفرقه کارگران برنامه ریزی می کند و نقش اصلی فعالین طبقه در خنثی کردن آن است. نگاه کمونیست ها به طبقه کارگر به مثابه یک طبقه حامل اکثریت بزرگ با بخش ها و خودویژگی ها و حتا دارای منافع اخص و گوناگون، در عین داشتن منفعت و موقعیت عام و مشترک که همانا زندگی از طریق کار و مزد خود و استثمار شدن بوسیله بورژوازی، و لاجرم مبارزه به مثابه یک طبقه در برابر طبقه بورژوازی، و در یک کلام یک طبقه بزرگ و متکثروپلورالیستی است. در نظر گرفتن اصل تعدد تشکل ها، و دست کشیدن از تمامیت گرائی سنگر گرفته در پشت ادعای "مارکسیستی" یک حزب واحد و یک تشکل واحد، یکی از نتایج نگرش دموکراتیک و غیر تمامیت خواهانه و غیر ایدئولوژیک به مارکسیسم است.

۵- تقویت هر چه بیشتر پیوند متقابل با جنبش های اجتماعی دیگر، هم در سطح کشوری و هم در سطح جهانی با جنبش های کارگری و جنبش های اجتماعی و ضد سرمایه داری (نباید ضرورت پیوند با جنبش های اجتماعی و طبقاتی مدافع ساختن جهانی دیگر را، جایگزین پیوند با نهادهای بوروکراتیک و رسمی همساز با جهان موجود و امپریالیستی- البته بدون آن که بخواهیم پیوند و تعامل با آنها را بطور مطلق نفی کنیم- کرد). مهم آنست که بدانیم که پیوند های انترناسیونالیستی و در جهت مبارزه مشترک برای ساختن جهان دیگر از اولویت استراتژیک و غیر قابل قیاس برخوردار است.

۶- اشتراک عمل بین گرایش ها و جریان ها گوناگون حول مطالبات جنبش کارگری و جاری کردن بحث و دیالوگ

غیر خصمانه حول اختلافات و برای حل و یا شفاف تر شدن آنها. مهم آنست که هیچ گزایشی خود را معادل جنبش طبقه کارگرو نماینده تام الاختیار آن نداند و بداند که در نظر گرفتن واقعیت پلورالیستی جنبش، از جمله در عرصه نظری و نیز نوع تشکل یابی یک شرط لازم و حیاتی برای نقش آفرینی پرولتاریا به مثابه یک طبقه است. البته همانطور که گفته شد، پذیرش پلورالیسم به معنی دست کشیدن از مبارزه نظری-سیاسی و نفی حقانیت نظر خود و تلاش برای اشاعه و فراگیر کردن آن نیست. مهم آنست که این کار را بقیمت مثله کردن جنبش و به قیمت تکه تکه کردن طبقه کارگر پیش نبریم. مهم آنست که بدانیم هیچ اصولی نمی تواند بالاتر از اصل تبدیل شدن پرولتاریا به یک طبقه فرارونده و "برای خود" (و از جمله نفی خود و تقسیم جامعه انسانی به تقسیم طبقاتی)، در بستر مبارزه و تجربه زنده خود طبقه و بدست خود، بشود. بقیه مسائل و "پرنسیپ ها" باید در ذیل این اصل مادر جای بگیرند و جایگاه و اهمیت و ضرورت خود را در رابطه با آن تبیین کنند. اگر حول مساله ای-هر چند مهم و در جای خود اصولی-نقدا اجماع و توافق عمومی وجود ندارد، بجای پرنسیپی کردن آن-لااقل بصورت زودرس- و پیش شرط اقدام و اتحاد عمل مشترک قرار دادن آن و لاجرم تکه تکه کردن صفوف هم اکنون بقدر کافی پراکنده کارگران، می توان از قرار دادن آن به عنوان مبنای اتحاد عمل گرایشات گوناگون- تا اطلاع ثانوی و تا هنگامی که هنوز قادر به ایجاد اجماع حول آن نشده ایم- اجتناب کرد و موضع گیری حول آن را باز گذاشت و به مبارزه نظری پیرامون آن پرداخت، تا شرایط برای پذیرفته شدنش و اقناع عمومی فراهم شود.

نباید فراموش کنیم که اصل تلاش برای سازمان یابی پرولتاریا به عنوان یک طبقه فرارونده، و خودرهان و خودگردان، به مثابه اصل مادر و زاینده اصول دیگر، وظیفه مبارزه علیه تفرقه و پراکندگی-منشأ اصلی اقتدار سرمایه- را بعنوان مهمترین وظیفه در برابر هر کمونیست و هر مدافع طبقه قرار می دهد. و با توجه به این که کارگران تنها در جریان مبارزه برای مطالبات عاجل و برای تغییر شرایط زندگی خود قادر به تغییر خود و تبدیل شدن به سوژه ای در انطباق با اصل فوق می شوند، آئینی کردن آن و تبدیلیش به یک ایدئولوژی و سپس پیش شرط قرار دادن آن، در حکم نقض گوهر اصل فوق و پراکنده کردن صفوف پرولتاریا خواهد بود.

\*\*\*\*\*

در کتب و روایات مذهبی آمده است که وقتی ستمکشی - تاچه برسد به کارگری که تولید کننده جان هستی و زندگی است - شلاق می خورد عرش خدایان بلرزه می افتد. شلاق زدن برگرده کارگران، به جرم برگزاری روز مستقل کارگری و مبارزه برای مطالبات اولیه خود، بی شک از آن نوع جنایت ها است که عرش خدایان آسمانی را به لرزه می افکند. بدین سان جمهوری اسلامی در شرایطی که جاپایش بر روی زمین بیش از هر زمانی سست ترمی شود، اگر حمایت خدایان آسمان را نیز از دست بدهد، خود را بیش از پیش در محاصره "برندگان شورشی" و "بندگان عاصی به ولایت" خواهد یافت. گرچه رژیم به مقتضای خوی کژدمی اش، همواره تعرض و تجاوز را شروع کرده است و بخیال خود داردمی تازد و راه های انقلاب را یکی پس از دیگری کور می کند. اما هم چون همه مستبدان سرمست و کوته بین تاریخ و بدتر از بسیاری از آنان، غافل از آن است که الزاما هر شروع کننده ای پایان دهنده نیست و پایانش می دهند.

تقی روزبه

۲۰۰۸-۰۴-۲۹-۱۰-۰۲-۸۷

<http://www.taghi-roozbeh.blogspot.com/>